

نقش و جایگاه ساتراپی‌ها در شاهنشاهی هخامنشی

محمد کریم یوسف جمالی^[*]، محمد تقی ایمانپور^[**]، علی اکبر شهابادی^[***]

^[*] دانشیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد؛ yousef_jamali2000@yahoo.com

^[**] دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد؛ mimanpour@ferdowsi.um.ac.ir

^[***] دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد؛ shahabady@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۵/۰۹ | تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۷/۲۸

چکیده

با روی کار آمدن داریوش بزرگ و توسعه‌ی بیشتر شاهنشاهی که نیازمند تجدید نظر در ساختار اداریش بود، داریوش تصمیم گرفت علاوه بر اصلاحاتی در نظام مالیاتی و اقتصادی کشور، سیستم ساتراپی کشور را که در عهد کورش بزرگ و کمبوجیه دوم شکل گرفته بود، دوباره سازماندهی کند؛ بنابراین در پایان پادشاهی او تعداد ساتراپ‌ها از ۲۳ به ۳۱ عدد افزایش یافت.

وضعیت دستگاه اداری هخامنشیان و اصلاحات داریوش از دیرباز مورد مطالعه‌ی پژوهشگران تاریخ ایران باستان بوده؛ اما در مورد نقش و جایگاه ساتراپ‌ها در شاهنشاهی هخامنشی کمتر سخن گفته شده است. در این مقاله، چگونگی شکل‌گیری نهاد ساتراپی، نقش و جایگاه ساتراپ‌ها در دوره‌ی هخامنشی، ویژگی‌ها و انواع ساتراپی‌ها در سازمان اداری شاهنشاهی هخامنشی، با رویکرد مطالعه‌ی تحلیلی - توصیفی و با تکیه بر منابع به جای مانده از این دوره و با استفاده از شیوه‌ی پژوهش‌های تاریخی، بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: ساتراپ، ساتراپی، سازمان اداری، شاهنشاهی هخامنشی.

۱. مقدمه

کوروش بزرگ توانست در زمانی کوتاه سرزمین‌های بسیاری را فتح کند و به پادشاهی پارس بیفزاید و شاهنشاهی پارس را با مرکزیت پارس (خاستگاه پارسیان)، تأسیس کند. او برای اداره‌ی این شاهنشاهی بزرگ و حفظ فتوحات، لازم دید که کارهایی برای سازماندهی شاهنشاهی، از جمله تقسیم آن به ساتراپ‌های مختلف انجام دهد. گزنفون از زبان کوروش می‌گوید: «اگر فتوحاتی که منتهی به ایجاد یک شاهنشاهی می‌شود، شادی‌بخش است، نگهداری چنین شاهنشاهی، با فرّ و شکوه‌تر است؛ زیرا اولی جز شهامت و جسارت چیزی نمی‌خواهد؛ ولی

نگهداری و محافظت مستلزم حزم و احتیاط، فرزاندگی، تدبیر، اعتدال و دقت در امور است.» (Xenophon, 1914-25: VII, 5, 77). او بر اساس یک مدل سیاسی ویژه که متکی بر الگوی اخلاقی و سیاسی تسامح و تساهل بود، بسیاری از نخبگان پارسی و ملل تابعه را برای ایجاد آرامش در میان اقوام و سرزمین‌های تابعه، بر آن سرزمین‌ها برگماشت؛ اما به دلیل گرفتاری‌هایی که در زمینه‌ی کشورگشایی و یکپارچه‌سازی شاهنشاهی هخامنشی داشت، تنها به انتصاب ساتراپ‌ها همت گماشت (Xenophon, 1914-25: VIII, 6, 7). هر چند کمبوجیه توانست سرزمین‌های مصر و اتیوپی را به شاهنشاهی بیفزاید، فرصت نیافت به سازماندهی بیشتر کشور پردازد.

داریوش بزرگ نیز که دو سال نخست پادشاهی خود را صرف فروخواندن شورش‌هایی کرد که در چندین ساتراپی شاهنشاهی هخامنشی رخ داده بود (ویسهوفر، ۱۳۸۷: ۱۵۲؛ Vogelsang, 1998: 202)، پس از پیروزی بر شورشیان، به اصلاح و تقویت سازمان اداری ساتراپ‌ها و ساختار شاهنشاهی هخامنشی روی آورد.

بر اساس منابع کتیبه‌ای و یونانی، تفاوت‌هایی در تعداد ساتراپی‌های عهد هخامنشی وجود دارد. از آنجا که در ایران عهد هخامنشی مردم گوناگونی با آداب و رسوم خاص می‌زیستند و هر گروه در یک سرزمین به سر می‌بردند، هخامنشیان یک نوع تقسیم‌بندی خاص سیاسی-اجتماعی داشتند که بر اساس آن سراسر کشور به سرزمین‌هایی تقسیم می‌شد که در هر یک مردمی مشخص می‌زیستند؛ برای نمونه در سرزمین پارس، پارسیان و در سرزمین عیلام، عیلامیان می‌زیستند. این تقسیم‌بندی در کتیبه‌ها و نقش برجسته‌های هخامنشی انعکاس یافته است و زمانی که از ماد و سغد نام برده می‌شود منظور، سرزمین یا قوم مادی و سغدی است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۸۹). به این ترتیب، این تقسیم‌بندی مبتنی بر اقوام تابع است که طبق کتیبه‌ی بیستون، در آغاز پادشاهی داریوش ۲۳ عدد بودند که در ۲۳ سرزمین بزرگ می‌زیستند. با مقایسه‌ی این کتیبه با سنگ‌نوشته‌ی داریوش در نقش رستم که در اواخر عمر او نوشته شده بود، درمی‌یابیم که تعداد سرزمین‌ها در قلمروی داریوش به ۳۰ ساتراپی رسیده است. بعد از آن تغییرات عمده‌ای در تعداد سرزمین‌ها ایجاد نشد، فقط با جابه‌جایی در جایگاه سیاسی ساتراپی‌ها بر اثر گسترش مرزهای شاهنشاهی یا تغییر پایگاه و وضع اقوام، این تعداد به ۳۱ هم رسید (ایمانپور، ۱۳۸۸: ۲۴). شاید علل افزایش تعداد ساتراپی‌ها را بتوان چنین توجیه کرد که ۲۰ ساتراپی سیاسی-اقتصادی نام‌برده توسط هرودوت، وسیع‌تر از آن بودند که بتوانند با دقت بر همه‌ی آن‌ها حکومت کنند. با کاهش مشروعیت داریوش در میان ملل تابعه، نظارت بیشتر بر ساتراپی‌ها ضرورت یافت و در اواخر عهد هخامنشی و با کاهش قدرت شاهنشاه، نیاز به نظارت بر ساتراپی‌ها و ساماندهی آن‌ها بیشتر شد (یانگ، ۱۳۸۹: ۴۶). همچنین در عهد داریوش و خشایارشا، شورش برخی از ساتراپی‌ها به تقسیم سرزمین آنان منجر شد. این کار برای جلوگیری از شورش‌های احتمالی بعدی بود؛ برای نمونه، ساتراپی بابل در

سال ۴۸۶ پس از میلاد به دو قسمت بابل و آن سوی رود تقسیم شد (Stolper, 1989: 288-293). سؤال اصلی این است که این شاهنشاهی چگونه موفق شد؟ در این زمینه دو نکته‌ی بنیادی وجود دارد. نکته‌ی نخست این است که در زمان سلطنت داریوش اول و خشایارشا، به دلیل وسعت بسیار زیاد قلمروی هخامنشی، استحکام نهاد ساتراپی و استوارسازی زیربنای آن، برای اداره‌ی شاهنشاهی لازم بود. در نتیجه‌ی این استوارسازی، شاهنشاهی به پختگی و ثبات رسید. نکته‌ی دوم این است که در نتیجه‌ی شورش‌های عهد داریوش، بروز ناآرامی‌های پی‌درپی در مرزها، تلاش‌های جدایی‌طلبانه (مانند از دست دادن ساتراپی مصر به مدت ۶۰ سال) و مسائل مربوط به شاه‌گزینی و شاه‌کشی، شکل‌گیری سازمان ساتراپی‌ها در شاهنشاهی هخامنشی ضرورت یافت. یکی از مهم‌ترین بخش‌های سازمان اداری هخامنشیان، نظام ساتراپی‌ها بود. نظام ساتراپی‌ها که متأثر از سیستم‌های اداری مادی، عیلامی، میان‌رودانی، اورارتویی، لودیهای و آرامی بود، در عهد کوروش بزرگ و کمبوجیه دوم، شکل گرفت و داریوش بزرگ، به استوارسازی آن در گستره‌ی شاهنشاهی خود پرداخت. در ادامه، روند شکل‌گیری این نهاد در عهد هخامنشی را بررسی می‌کنیم.

در این مقاله کوشیدیم با استناد به گزارش پژوهندگان باستان، منابع عبری، کتیبه‌ها، الواح گلی تخت جمشید، یافته‌های باستان‌شناسی و مطالعات زبان‌شناسی، در آغاز به طور گذرا سازمان اداری شاهنشاهی هخامنشی را توضیح دهیم و سپس چگونگی شکل‌گیری نهاد ساتراپی، واژه‌ی ساتراپ (خَشَثْرَپَاوَن)، شیوه‌ی اداره‌ی یک ساتراپی و کلیات دیگر درباره‌ی این سازمان اداری عهد هخامنشی را با روش تحقیقات تاریخی بررسی کنیم.

۲. زمینه‌های شکل‌گیری سازمان ساتراپی

پس از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، سرزمین‌های شاهنشاهی به صورت ساتراپی درآمدند. در رأس هر سرزمین یک ساتراپ قرار داشت که به اداره‌ی استان می‌پرداخت. واژه‌ی ساتراپ در عهد مادها نیز به کار می‌رفته است و همه‌ی زبان‌های باستانی به جز عیلامی، این کلمه را از مادی وام گرفته‌اند. عیلامی‌ها اصطلاح شکشه‌پمانه (škšapemāna) را به کار می‌بردند که از «خَشَثْرَپَاوَن» پارسی باستان گرفته شده بود؛ به عبارت دیگر واژه‌ی ساتراپ به صورت خَشَثْرَپَاوَن از گونه‌ی مادی گرفته شده و این نهاد مادی احتمالاً از آشور، اوراتو و آرامی اقتباس شده است (دیاکونف، ۱۳۷۷: ۳۳۲).

بنابر نوشته‌ی گزنفون و سالنامه‌ی نبونید، کوروش بزرگ اولین کسی بوده که بعد از تسخیر بابل، به سازمان اداری شاهنشاهی خود اندیشیده است؛ زیرا برخی از ساتراپ‌های نواحی و مناطق شاهنشاهی را انتخاب و منصوب کرد (Oppenheim, 1969: 313-15; Xenophon, 1914-25: VIII, 6, 1).

گویی در عهد او هنوز ساتراپی‌های مرسوم عصر هخامنشی شکل نگرفته بودند و تنها به سرسپردگی شهرها قناعت می‌شد و ساتراپ‌ها به صورت شاهان دست‌نشانده، از روی الگوی آشوری تعیین می‌شدند؛ اما ظاهراً در روش‌های اداری که از زمان فرمانروایی مادها، بابلیان و لودی‌های وجود داشت، تغییرات اندکی ایجاد شد (کوک، ۱۳۸۵: ۳۶؛ آذری، ۱۳۵۴: ۳۸).

کوروش بزرگ بیشتر وقتش را صرف تشکیل شاهنشاهی و مطیع‌سازی قبایل و یکپارچگی ایران کرد. او با تصرف کشورهای متعدد (ماد، لودی‌ها، بابل و برخی نواحی شرقی ایران مثل خوارزم، سغد و...) و استقرار صلح و امنیت در نواحی و مناطق مختلف، فرصت راه‌اندازی سازمان ساتراپی‌ها را نداشت؛ بنابراین می‌توان حدس زد که هنوز نهاد ساتراپی شکل نگرفته بود و کوروش همان نهادهای سیاسی عهد مادها و عیلامی‌ها را اقتباس و به همان شکل اداره کرد.

کمبوجیه نیز به دلیل مطیع‌سازی سکاه و گسترش فتوحات در غرب قلمروی هخامنشیان، فتح مصر و لشکرکشی به سوی سرچشمه‌های نیل، اتیوپی و واحه‌ی آمون، فرصت راه‌اندازی نهاد ساتراپی را نداشت و شاید همان ساتراپ‌های قبلی را با حفظ سمت باقی گذاشته باشد (ایمان‌پور و شهابادی، ۱۳۸۹: ۳۸).

در عهد داریوش بزرگ قلمروی هخامنشی وسعت یافت. وی برای اداره‌ی بهتر این قلمرو، سازمان اداری منسجمی را تشکیل داد. بر اساس گفته‌ی هرودوت، داریوش ۲۰ ساتراپی تأسیس کرد و ساتراپ‌ها را بر آن‌ها برگماشت (III، بند ۸۸). این کار ابتکاری نبود؛ بلکه تجدید سازمان اداری به شمار می‌رفت. داریوش برای اداره‌ی کشور، نهاد ساتراپی را که در زمان کوروش و کمبوجیه وجود داشت، استحکام بخشید (ایمان‌پور، ۱۳۸۸: ۲۶؛ داندامایف، ۱۳۵۸: ۶؛ هیگ، نت، ۱۳۷۸: ۸۶؛ Potts, 1999: 39). او با جداسازی مرزهای ساتراپی‌ها به وسیله‌ی موانع طبیعی، از دخالت آنان در قلمروی یکدیگر جلوگیری کرد. داریوش بر خلاف عهد کوروش بزرگ، محدوده‌ی قدرت ساتراپی‌ها را کاهش داد و حق انتخاب حاکمان و والیان زیردست را برای خود نگه داشت. این نکته را از آنجا درمی‌یابیم که اردشیر دوم شخصاً نحمیا را به حکمرانی یهودا در قلمروی سوریه منصوب کرد (هینتس، ۱۳۷۸: ۳۰۵). در عهد جانشینان داریوش بزرگ، نظام ساتراپی چندان تغییری نکرد و تنها دامنه‌ی قدرت ساتراپ‌ها کاهش یا افزایش می‌یافت.

۳. ریشه‌شناسی واژه‌ی ساتراپ یا خَشَرِ پَاوَن

ساتراپ واژه‌ای یونانی و برابر با «خَشَرِ پَاوَن» (xšaçaṣpāvan) در پارسی باستان است. این واژه از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول، اسم خنثی خَشَر (xšaθra)، به معنای شهریار، پادشاهی، قدرت، قلمرو و سرزمین است که معادل آن در اوستایی xšaθra، در سانسکریت kṣatra، در فارسی میانه šahr و در فارسی نو «شهر» است. ریشه‌ی این واژه -xšay^۱، به معنی حکومت کردن،

فرمانروایی کردن و پادشاهی یا سلطنت کردن است (مولایی، ۱۳۸۷: ۱۶۵). قسمت دوم، پاون (pāvan) به معنی پاینده، نگهبان و محافظ است. این کلمه از ریشه‌ی فعل -pā، به معنی پاییدن، نگهداری کردن، پروردن و پرورش دادن و پسوند van ساخته شده است. ماده‌ی مضارع -pā، -paya، صفت مفعولی آن pāta، مصدرش pāda و اوستایی آن -pā است و در سنسکریت -pā، در فارسی میانه -pāy (پاییدن)، در ایرانی باستان pāya و در فارسی نو «پای» آمده است (مولایی، ۱۳۸۷: ۱۹۴؛ Kent, 1953: 194). این دو کلمه با هم، به معنی پاینده‌ی شهریاری، نگهبان یا حامی پادشاهی و محافظت‌کننده‌ی سرزمین‌ها است.

در یونانی ساتراپیس (satrapis) به معنی مرزبان آمده است؛ البته یونانیان گاهی واژه‌ی هویپارخوس (hyparchos) را نیز به کار می‌بردند (Schmitt, 1994: 116). در بابلی به صورت آهشدر - پانو (ahšadarapannu)، مبتنی بر شکل غیر پارسی، احتمالاً ماده‌ی (-pā-xšaθra) است (Benveniste, 1973: 315؛ ویسهوفر، ۱۳۸۸ الف: ۲۲۱) و در لودیهای کسدرپن (kassdrapan)، از کلمه‌ی ماده‌ی خشثراپاون (Xšaθrapān) گرفته شده است. کلمه‌ی «خشثراپاون» در متون دموئی مصری به صورت هشترپن (hštrpn) حرف‌نویسی شده است (Bresciani, 1998: 248؛ Dandamayev & Lukonin, 1989: 100؛ Schmitt, 1985: 418). شاید در همه‌ی آن‌ها ریشه‌ی خشثی (-xšay) پارسی باستان، به معنی «فرمان راندن» وجود داشته باشد؛ بنابراین نهاد ماده‌ی (سازمان ساتراپی) احتمالاً از پیهاتو (pihātū)، بل پیهاته‌ی آشور (pihāte bel) و اورارتو و پیهاتای آرامی (pehātā) گرفته شده است که البته سازمان اداری ماد آن را کامل‌تر کرد و بعدها پارسیان آن را اقتباس کردند (هیئتس، ۱۳۸۵: ۲۰۹؛ دیاکونف، ۱۳۷۷: ۳۳۲).

قدیمی‌ترین سند ایرانی معتبر که از ساتراپ سخن به میان آورده است، کتیبه‌ی بیستون است. در این کتیبه در دو بخش نام ساتراپ آمده است:

pasāva : adam : frāišayam : Dādaršiš : nāma : Pārsa : manā : bandaka : Bāxtriyā
: xšačapāvā : abiy : avam : ”

«پس از آن من یک پارسی را به نام دادرشیش، بنده‌ی من، ساتراپ بلخ، علیه او فرستادم.»
(DB، ستون III، سطرهای ۱۱-۱۴).

“bandaka : Harauvatiyā : xšačapāvā : abiy : avam : utāšām : I martiyam : maθištam
: akunauš: ”

«بنده‌ی من، ساتراپ رنج، و او (وهیزداته)، یک نفر را به فرماندهی آنان برگزیده بود.»
(DB، ستون III، سطرهای ۵۴-۵۷).

۴. شیوهی اداره‌ی ساتراپی‌ها

قلمرو و مرزهای شاهنشاهی هخامنشی به دلیل سرزمین‌ها و جمعیت‌های ناهمگون، هیچ‌گاه در قالب سیاسی-اداری یکسانی اداره نمی‌شدند. هخامنشیان به ساختارهای سیاسی هر منطقه که عمر طولانی داشتند، اجازه‌ی ادامه‌ی حیات می‌دادند (Dandamayev, 1999: 271). ساتراپی که به منطقه‌ای فرستاده می‌شد، باید برای اداره‌ی بهتر ساتراپی محل مأموریتش، ثبات داخلی آن را تضمین می‌کرد. وی برای اعمال این سیاست ابتدا با شهرها و مناطق مختلف ساتراپی خود، روابط حسنه برقرار می‌کرد؛ حتی برای حسن اعتماد آنان بخشودگی‌های مالیاتی، تخفیف مجازات مجرمان سیاسی و... را انجام می‌داد تا بتواند بنیاد سیاست هخامنشی، یعنی «حفظ نظم و ثبات» را در منطقه به مرحله‌ی اجرا گذارد. هرودوت (۷، ۴۲) از این رفتار با عنوان اقدامات «آشتی‌جویانه و آرام‌سازی» یاد می‌کند (بریان، ۱۳۸۸: ۳۵/۱).

معمولاً هر ساتراپ نه تنها همسر، فرزندان و خدمتکاران خویش، بلکه باورها، عادات، آداب زندگی و زبان خود را نیز به همراه خود می‌برد و به محض رسیدن به استانی که از سوی شاه در آن مأموریت یافته بود، جزو جمعیت پارسیانی می‌شد که در آن شهر قرار داشتند (همان: ۴۷). ساتراپ باید درباری پدید می‌آورد که نمونه‌ی کوچک‌تر دربار شاهنشاهی هخامنشی بود (Xenophon, 1914-25: VIII, 6, 12).

پیوندهای زناشویی میان خاندان‌های حکومتگر منطقه، یکی از راه‌های اداره‌ی ساتراپی‌ها بود. طبعاً این زناشویی‌ها به همبستگی میان بزرگان محلی می‌انجامید و برای بزرگان ایرانی این امکان را فراهم می‌کرد که در محل از حمایت مطمئنی برخوردار شوند. البته پیامدهای این سیاست گاهی اوقات باعث نافرمانی از مرکز شاهنشاهی هخامنشی می‌شد؛ زیرا سرکردگان ایرانی و اشراف محلی اشتراک منافع پیدا می‌کردند و زمینه را برای خودمختاری ساتراپی خویش فراهم می‌کردند (همان: ۵۷). ازدواج میان اسپیتزیدات و دختر کوتیس شاه پافلاگونی از این نوع ازدواج‌های سیاسی به شمار می‌رود (بریان، ۱۳۸۸: ۵۶/۱).

احتمالاً روش دیگر برای اداره‌ی ساتراپی شریک کردن پسر ساتراپ در قدرت بود. هنگامی که ویدرنگه (Vidranga) فرماندار شد، پسرش نَفَینَه (Nafaina) به جای او به مقام فرماندهی پادگان سی‌ین الفاتین رسید و این نشان می‌دهد که قبلاً دستیار پدر بوده است. البته تنها پسران نبودند که دستیار یا شریک پدران می‌شدند؛ بلکه این موضوع در مورد اعضای دیگر خانواده نیز امکان داشت؛ مثلاً داتام پدرزن خود، میتوبرزن را که فرماندهی سواره‌نظام بود، به همراه دو پسر او، با خود برد. چنین کارهایی به این معنی بود که انتخاب برخی مقام‌ها عملاً در اختیار شاه نبود. در این زمینه ساتراپ‌ها نیز از شاهان هخامنشی تقلید می‌کردند که بیشتر، خویشاوندان خود را به مقامات بالای کشوری و لشکری می‌گماشتند. به این ترتیب، اداره‌ی شاهنشاهی هخامنشی

در دست چند خاندان حکومتگر بزرگ قرار داشت (بریان، ۱۳۸۸: ۶۸/۱). این سیاست نیز مانند راه اول، احتمال شورش ساتراپی‌ها را به همراه داشت؛ مثلاً هنگامی که داریوش تصمیم گرفت اینتافرن را نابود کند، «دستور داد او، پسرانش و هم‌های خویشاوندانش را بازداشت کنند؛ زیرا حدس می‌زد که او و هم‌های طایفه‌اش علیه وی توطئه کرده‌اند» (هرودوت، III، ۱۲۰-۱۱۸).

۵. ساختار درونی و سلسله مراتب در ساتراپ‌های هخامنشی

ساختار درونی ساتراپی‌ها در عهد هخامنشی روشن نیست. مورخین یونانی در نوشته‌های خود صریح و شفاف نیستند و به طور کلی همه‌ی آنان، ساتراپ و فرماندار را با یکدیگر اشتباه می‌گیرند. آن‌ها گاهی واژه‌ی «آرخون» و گاهی «هوپارخوس» را به جای یکدیگر به کار می‌بردند (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۹۷). اسناد آرامی یافته‌شده در مصر سلسله مراتب اداری ساتراپی آن سرزمین را مشخص می‌کند؛ اما این نظام اداری را نمی‌توان به کل ساتراپی‌های شاهنشاهی هخامنشی نسبت داد. بر اساس منابع بابلی، گویا ساتراپ‌ها در بالاترین مقام قرار نداشتند؛ بلکه فرماندار کشور یا شاکین ماتی (šākin māti) که در سال‌های اولیه‌ی حکومت کورش ذکر شده است، بالاتر از آن‌ها قرار داشت (ویسهوفر، ۱۳۸۲: ۸۳). گویی در دوران پس از کورش مقام ساتراپ ارتقاء یافته و در رأس امور اداری ساتراپی قرار گرفته است. پس از ساتراپ، بل پاهاتی (bēl pāhāti) قرار داشت (Brosius, 2000: 47).

در عهد کورش نیز، کارانوس (Karanos) که فرماندهی کل قوای نظامی بود، زیردست ساتراپ کار می‌کرد (ویسهوفر، ۱۳۸۲: ۸۳). کارکنان بلندپایه‌ی دیگری نیز بودند که زیردست ساتراپ‌ها قرار داشتند؛ اما عنوان و وظایف آنان به درستی معلوم نبود. عنوان‌هایی مانند دوستان (philoī)، ملازمان هم‌میز (homotrapezoi) و حاملان عصای شاهی (skēptouchoi) در دربار کورش کوچک وجود داشتند. همچنین بر اساس کتاب نحمیا، فرماندهان اسواران فرنا بازوس، «مردان تحت حکومت والی» بودند. اعضای دیگر دیوان اداری اعلان‌گران (azdākara) که فرمان‌های رسمی را اعلان می‌کردند، دادوران یا قضات (dātabara*)، بازپرس‌های قضایی (frasaka)، پلیس مخفی (vistar-bara)، دبیران (dipibara*) و حسابدار (hamāarakara) بودند (ویسهوفر، ۱۳۸۲: ۸۳؛ ۳۵۸: ۱۹۳؛ Dandamayev & Lukonin, 1989: 114-15; Dandamayev, 1993: 358). در کتاب عهد عتیق (استر: آیه‌ی ۹) آمده است که گستره‌ی ایران در عهد خشایار شاه، از حبشه تا هند، به ۱۲۷ فرمانداری تقسیم شده بود و در رأس هر یک «والی» یا فرماندار (pahat / phw') قرار داشت. به این ترتیب به هر ساتراپ به طور متوسط، چهار تا پنج منطقه‌ی حکمرانی می‌رسید؛ برای نمونه ساتراپی سوریه از حکمرانی‌های آشور، فنیقیه، سامرا، یهودا و قبرس تشکیل می‌شد (هیئتس، ۱۳۷۸: ۳۰۵).

در مصر شناخت نظام ساتراپی آسان‌تر است. در زیردست ساتراپ یک رئیس یا نومی (nomē) قرار داشت که عنوان ایرانی‌اش «فرترکه» (frataraka)، به معنی ناظر، بود. همان‌طور که گفتیم، واژه‌ی اخیر برای ساتراپ هم به کار می‌رفت. به زیردست فرترکه رئیس بخش بود، در منابع آرامی هفت‌خوپاتا (hpthpt'/haftaxupātā) گفته می‌شد که در پژوهشی زبان‌شناسی «سرپرست یا پاسدار یکی از هفت بخش» و «یک‌هفتم‌دار» ترجمه شده است. به این فرد از لحاظ وظیفه‌ی نظامی و فرماندهی پادگان، رب‌هیلا (rabhaylā)، به معنی «فرمانده‌ی ارتش» و از لحاظ مقام رسمی‌اش سِگان (segan)، یعنی «فرمانده‌ی پادگان» می‌گفتند. در مصر شاید هفت‌خوه پاتا (haftaxava-pātā) سرپرست توپوس (topos) یا توپارخی (کشور) بود. گویی گاهی فرترکه نیز مانند توپارخ، سرپرست کشور به یونانی بود (فرای، ۱۳۸۸: ۱۸۶-۱۸۷؛ ویسهوفر، ۱۳۸۸ ب: ۴۵۱؛ Frye, 1972: 90). در یک سند مصری احتمالاً به اتیاوهی، صاحب‌منصب پارسی، پسر ارشامه و قنجو، فرماندار وادی حمامات اشاره شده است. ممکن است لقب او، یعنی «سریس» (saris)، از عنوان بابلی شَ ریش شَرّی (ša rēš šarri) مشتق شده باشد و شاید بتوان آن را «ارباب» یا «فرماندار» ترجمه کرد (Brosius, 2000: 75). قائم‌مقام او اریاورته (Aryāvarta) بود و اعضای این خانواده حدود ۵۱ سال پیاپی فرماندار آنجا بوده‌اند (هینتس، ۱۳۸۷: ۳۰۶).

گفتنی است، گزنفون هنگام بازگشت ده هزار تن در ارمنستان با کسی به نام کومارخی (Kōmarchai) «دهدار یا کدخدا» آشنا شده که به پارسی سخن می‌گفته است (گزنفون، ۱۳۸۶: ۱۸۵). این اصطلاح را هم برای رئیس یک روستا و هم برای سرپرست چند روستا به کار می‌برده‌اند. در پایین‌ترین سطح اداره‌ی شاهنشاهی، مالکان زمین‌ها قرار داشتند (ویسهوفر، ۱۳۸۲: ۸۲).

۶. وظایف و اختیارات ساتراپ‌ها

در مورد وظایف و اختیارات ساتراپ‌ها، باید دو دوره‌ی زمانی را در نظر گرفت. دوره‌ی اول مربوط به آغاز شکل‌گیری حکومت هخامنشیان است که چون رؤسای طوایف، یعنی دهیوت‌ها نقش مهمی در ایجاد شاهنشاهی ایفا کرده بودند و قدرت فراوانی داشتند، باید اداره‌ی سرزمین‌های فتح‌شده به آن‌ها سپرده می‌شد. چنانکه از استوانه‌ی کورش برمی‌آید پس از فتح بابل، گئوبرو (Gubaru بابلی)، فرماندار کورش (pīhātu بابلی)، مأموران نواحی بابل را منصوب کرد (Oppenheim, 1969: 313-15).

دوره‌ی دوم، از جلوس داریوش بزرگ بر اورنگ پادشاهی شروع می‌شود. به محض اینکه داریوش به کمک سران شش‌خاندان، زمام امور را به دست گرفت، از اطراف کشور نغمه‌های جدایی‌طلبی برخاست. داریوش به کمک سربازان پارسی و ماد (DB، ستون II، سطرهای ۱۹-۱۸) همه‌ی شورشیان را در نوزده جنگ مغلوب و نه شاه را اسیر کرد (DB، ستون IV، سطرهای

۲-۸). وی برای جلوگیری از تکرار چنین حوادثی، در نظام اداری هخامنشی تمهیداتی اندیشید و برای کاستن از اختیارات ساتراپ‌ها مقداری از اختیارات محوله به آنان را پس گرفت و از آن زمان به بعد، ساتراپ‌ها فرماندهی سپاهیان را در حوزه‌ی فرمانروایی خود از دست دادند و این وظیفه به یک سردار نظامی واگذار شد که فرماندهی چندین ساتراپی را نیز بر عهده داشت. به این ترتیب، وظایف لشکری از امور کشوری جدا شد و اختیارات ساتراپ‌ها به امور اداری محدود شد (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۲۹).

ساتراپ‌ها تا زمانی که وظایف خود را به درستی انجام می‌دادند و به شاه وفادار بودند، در مقام خود باقی می‌ماندند. شاهنشاه هخامنشی برای اطمینان از وفاداری ساتراپ‌ها، مصلحت می‌دید که تا حد ممکن خویشان خود را به این مقام بگمارد. داریوش برادر خود، ارتپانه (Artapāna) را به ساتراپی عیلام و برادر دیگرش، ارتفرنه (Artafarna) را به ساتراپی لودییه گمارد (هینتس، ۱۳۸۷: ۳۰۵). در مجموع ساتراپ‌ها، حتی هنگامی که از خاندان هخامنشی نبودند، مانند تمیستوکلس که در زمان اردشیر اول ساتراپ چندین شهر در مگنسیا (Magnesia) در آسیای صغیر بود (توسیدید، I، بند ۱۳۸)، نسبت به شاهنشاه وفادار بودند و کمتر پیش می‌آمد که ساتراپی سر به شورش بردارد (همان، ۱۳۸۷: ۳۰۵).

برای جلوگیری از رفتار خودسرانه‌ی ساتراپ‌ها، منشی مخفی، یعنی مدیر دیوان اداری ساتراپی که از سوی دربار در اختیار ساتراپ گذاشته می‌شد و مستقیماً زیر نظر شاهنشاه بود، وظیفه داشت پیوسته گزارش کار ساتراپ را به دربار بفرستد (همان).

تمهید دیگر برای جلوگیری از استقلال بیش از حد ساتراپ‌ها این بود که شاهنشاه هر از گاهی بازرسانی برای بازدید از ساتراپی‌ها می‌فرستاد. این بازرسان نزد یونانی‌ها به افداموس بازیلیئوس (Efdalemus Bazileus) (احتشام، ۲۵۳۵: ۴۷) یا چشمان شاه مشهور بودند (VIII, 2, 11 Xenophon, 1914-25: 25). با توجه به لقب پیتیاکسس (pitiaksēs) که به چشمان شاه داده شده است، می‌توان این واژه را به صورت پتی یخشه (*patiyaxša) که احتمالاً بازرسان شاه یا نایب او در ساتراپی‌ها بوده است، بازسازی کرد (Llewellyn-Jones, 2013: 47; Frye, 1972: 89). «چشمان شاه» گروهی بازرسان بودند که از سوی شاه به سراسر شاهنشاهی سر می‌کشیدند تا به یقین برسند که همه‌ی کارها برابر قوانین دیوانی انجام می‌شود. این بازرسان در پارسی باستان دیدیکه (*didiyaka)، به معنی خبرگیر، نامیده می‌شدند. البته آنان مخفیانه کار نمی‌کردند (هینتس، ۱۳۸۷: ۳۰۲).

همزمان با دستگاه بازرسی شاهنشاهی، امور مخفی و امنیتی بر عهده‌ی سازمان دیگری بود که ریاست آن را شخصی به نام گوشکه (gaušaka) بر عهده داشت. یونانی‌ها او را بازیلوس اوتا (Bazilos Uta) یا گوش‌های شاه می‌نامیدند (Xenophon, 1914-25: VIII, 2, 12). همچنین

طبق پاپیروس‌های آرامی مکشوف در مصر، به آنان گوشکیا (gwšky) می‌گفتند (Frye, 1972: 89). وظایف آنان خیلی پنهانی بود و شاید به همین دلیل در الواح گلی تخت جمشید نامی از آن‌ها برده نشده است (هیتس، ۱۳۸۷: ۳۰۲). در پاپیروس‌های الفاتین به گوش‌های شاه اشاره شده است. باهمه‌ی این تمهیدات، در اواخر شاهنشاهی هخامنشیان، ساتراپی‌های آناتولی خواهان استقلال بودند و دست به خودسری می‌زدند. می‌توان گفت که آنان با یونانی‌ها به دلخواه خویش و بدون کسب اجازه از دربار شاهنشاهی، به مذاکره می‌پرداختند. این خودسری به حدی رسیده بود که بیسه (Baisa/ بسوس یونانیان). ساتراپ بلخ، داریوش سوم را به اسارت گرفت (دیودور سیسیلی، XVII، بند ۷۳، ۲).

وظایف و اختیارات ساتراپ‌ها عبارت بودند از:

۱. ضرب سکه‌ی سیمین، به‌ویژه در ساتراپی‌های غربی هخامنشی (Meadows, 2005: 182؛ ویسهوفر، ۱۳۸۸ الف: ۲۲۱). ضرب سکه با عیار بالا و یا ضرب سکه‌ی طلا نشانه‌ی شورش علیه شاه بود. در این مورد آریان‌دس، ساتراپ مصر، نمونه‌ی خوبی است (هرودوت، IX، بند ۱۱۳).
۲. فرماندهی نیروهای تأمین‌ی زیردستان خود (Briant, 2005: 16).
۳. ساخت و بازسازی راه‌ها و ساختمان‌های مورد استفاده‌ی عموم مردم (پل‌ها، کاریزها، چاپارخانه‌ها، کانال‌ها (DZc، بند ۳)، معابد و نظایر آن) (Frye, 1993: 196). البته در برخی موارد مثل تعمیر معبد اورشلیم نیاز به موافقت شاه بود (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۳۰).
۴. صدور مجوز گذرنامه، ویژه‌ی مأموران رسمی شاهنشاهی هخامنشی، مانند خزانه‌داران، سفیران و نظایر آن (کخ، ۱۳۷۹: ۱۳؛ لویس، ۱۳۸۸: ۴/۲۱) و صدور مجوز سفر (halmi عیلامی) و آذوقه برای مسافرانی که قصد سفر در جاده‌ی شاهی را داشتند (بریان، ۱۳۸۶: ۲۶۵).
۵. اداره‌ی خزانه‌های سرزمین‌های هخامنشی بیرون از پارس (هیتس، ۱۳۸۷: ۲۸۹).
۶. اجرای عدالت در مواقع خاص به عنوان داور (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۲۹).
۷. عزل و نصب فرمانداران با مسئولیت شخصی ساتراپ (همان).
۸. حفظ صلح و امنیت در داخل ساتراپی با ایجاد پاسگاه‌های محلی (Xenophon, 1914: VIII, 6, 16).
۹. مجازات یاغیان و تنبیه دزدان، تأمین امنیت راه‌ها در برابر حملات راهزنان (بریان، ۱۳۸۶: ۲۶۷) و مراقبت از مرزها؛ مانند نگهداری استحکامات مرزی الفاتین در مصر توسط یهودی‌نشینان.
۱۰. پرداخت جیره و مواجب کارمندان اداری، سپاهیان مزدور، مسافران و نظایر آن. البته

به میزان پرداخت جیره و مواجب از میزان مالیات ساتراپی کاسته می‌شد (توپلین، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

۱۱. تعلیم و تربیت پسران نجبا با همراهی حاکمان محلی (Strabo, XV, 3, 17-24).
(Xenophon, 1914-25: VIII, 10, 6).

۱۲. گردآوری مالیات‌ها بر اساس طبقه‌بندی اجتماعی و به تناسب حاصلخیزی زمین‌های کشاورزی و خراج‌ها (bājim پارسی باستان، phoros یونانی) و دادن هدیه (یونانی dora) به شاهنشاه (Garthwaite, 2008: 61).

۱۳. تهیه مواد و مصالح مورد نیاز برای ساخت کاخ‌های هخامنشی (DSf، بندهای ۶-۳).

۱۴. تأمین نیروی متخصص در امور ساختمان‌سازی و معماری (DSf، بندهای ۶-۳)، صنعتی، کشاورزی، اداری و نظایر آن (PFT، شماره ۱۸۵۳؛ PFT، شماره ۱۸۰۷؛ PFT، شماره ۹۹۹؛ PTT، شماره ۳۹ به نقل از Brosius, 2000: 70).

۱۵. نظارت بر حسن اجرای برنامه‌های عمومی، مانند جشن‌های ملی و پذیرفتن نمایندگان طبقات مختلف یا فرستادگان خارجی در سطح ساتراپی (Ibid: 48).

۱۶. رعایت آداب و رسوم اجتماعی و مذهبی در ساتراپی خویش که در صورت عدم رعایت، از طرف شاه تذکراتی داده می‌شد (DMM نامه‌ی داریوش به گاداتاس به نقل از لوکوک، ۱۳۸۶: ۳۳۱).

۱۷. توسعه و تشویق تجارت، بازرگانی و کشاورزی (DMM نامه‌ی داریوش به گاداتاس به نقل از: لوکوک، همان‌جا؛ Xenophon, 1914-25: VIII, 6, 16).

۱۸. ارسال نیروی نظامی و سرباز در هنگام جنگ برای شاهنشاه هخامنشی (هینتس، ۱۳۸۷: ۳۳۳).

۱۹. استقبال از شاه هخامنشی؛ برای نمونه، اُرخی نس (Orxines)، ساتراپ پارس، هنگام بازگشت اسکندر از کرمانیا، در مرزهای سرزمین پارس از اسکندر استقبال کرد (آریان، VI، بند ۲۹، ۲ به نقل از بریان، ۱۳۷۹: ۴۳۰/۱).

۷. ویژگی‌های یک ساتراپ

در کتیبه‌ی نقش رستم (DNb) که «منشور شاهنشاهی هخامنشی» است، داریوش فضایی را در چارچوب دوگانه‌های حق و ناحق، راست و ناراست، وفاداری و سرکشی توصیف می‌کند که معرف شاه پارس است؛ بنابراین کسی که به عنوان نماینده‌ی شاه در یک ساتراپی انتخاب می‌شد، باید این فضایل را به طور نسبی می‌داشت. داریوش خود را یک پارس می‌داند که فرمانده، سوارکار، کماندار و نیزه‌دار خوبی است؛ بنابراین لازم بود ساتراپ هخامنشی نیز این خصایل را داشته باشد (Brosius, 2000: 65).

به طور کلی می‌توانیم بگوییم ساتراپ ایرانی نژاد، باید از ویژگی‌های زیر که از کتیبه‌ی نقش رستم (DNb) استنباط می‌شود برخوردار بود. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

اعتقاد به اهورا مزدا (بندهای ۱، ۲ و ۱۰)؛

خردورزی و کارآمدی (بند ۱)؛

عدالت، عدل و انصاف (بند ۲)؛

خویشترداری و اعتماد به نفس (بند ۳)؛

رادمردی با یاران و درستی با سرکشان (بند ۴)؛

عدالت در قضاوت و احتیاط در برابر شهادت شهود (بند ۵)؛

حق‌شناسی نسبت به رادمردان (بند ۶)؛

قدرت فرماندهی و مدیریتی (بند ۷)؛

خویشترداری هنگام نبرد (بند ۸)؛

رشادت و شجاعت در سپاهیگری (بند ۸)؛

مهارت بدنی و مهارت در به‌کارگیری سلاح‌های رزمی (بند ۹)؛

حسن نیت و راستگویی (بندهای ۳، ۱۱ و ۱۲)؛

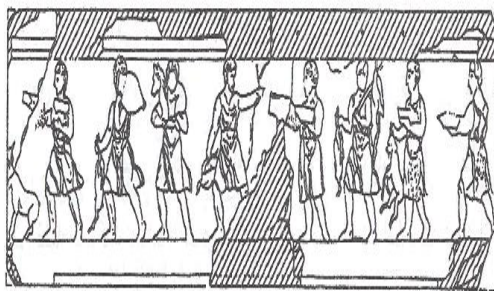
اطاعت و فرمانبرداری (بند ۱۱) (لو کوک، ۱۳۸۶: ۱۲۷؛ مزدپور، ۱۳۸۶: ۲۵).

۸. نشانه‌های ساتراپ

بر اساس تصاویر سکه‌های ساتراپی‌ها و نقش برجسته‌های باقیمانده و آثار باستانی، می‌توانیم به برخی از نشانه‌های ظاهری مربوط به مقام ساتراپی پی ببریم. در عهد هخامنشی همان‌طور که شاه بزرگ دارای تاج، جامه‌ی فاخر، تخت، دبوس و سایبان بود (هینتس، ۱۳۸۷: ۲۶۳)، ساتراپ‌ها نیز در مقیاس کوچک‌تر، کاخ‌ها، تاج، تخت، جامه‌ی فاخر و دبوس یا عصای حکمرانی داشتند. از برخی منابع یونانی مانند گزنفون که می‌گوید «کورش [بزرگ]، همه‌ی شهریانان را که گسیل می‌کرد، می‌فرمود تا کارهایشان آن‌گونه گزارند که دیده‌اند وی می‌گزارد» (Xenophon, 1914-25: VII, 8, 10)، درمی‌یابیم که ساتراپ‌ها هر آنچه از کورش دیده بودند را مورد تقلید قرار می‌دادند، مانند ساخت کاخ‌ها که هریک از ساتراپ‌ها کاخ مجلل و گارد شخصی داشتند (Gobineau, 1971: 66).

برگزاری مهمانی‌های مجلل در محدوده‌ی یک ساتراپی به تقلید از شاهان هخامنشی، از نشانه‌های یک ساتراپی بود. او با برگزاری ضیافت‌های شاهانه معمولاً جایگاه بالایی در میان اشراف و بزرگان محلی به دست می‌آورد. در این مهمانی‌ها، مهمانان هدایایی برای ساتراپ می‌بردند. یادبود این مهمانی‌ها را بر بنای نرید در اختیار داریم. شاید منظور از نمایش این صحنه،

نشان دادن قدرت و شوکت ساتراپ بوده است که یادآور شکوه صحنه‌ی هدیه‌آوران بر پلکان آپادانای تخت جمشید است (شکل ۱).



شکل ۱: صحنه‌ی هدیه‌آوران برای یک ساتراپ (بریان، ۱۳۷۹: ۲/۱۴۰۹)

اقتباس از نقوش و معماری کاخ‌های سلطنتی، به دورترین قسمت‌های گستره‌ی جغرافیایی در شرق و غرب قلمروی هخامنشیان رسیده بود. در شرق قندهار، بازمانده‌ی یک تالار ستون‌دار پیدا شده که یادآور تالارهای هخامنشی است (کخ، ۱۳۷۹: ۴۴) و در غرب، بازمانده‌ی این کاخ‌ها را در صیدون به شکل یک سرستون گاو و یک پایه‌ی ستون می‌توان دید که اقتباسی از شمایل‌نگاری کاخ آپادانا است. تالارهای ستون‌دار بزرگ در آلتین تپه، در اشکناکرت (Ashkanakert) و اربونی (Erebuni) در شیوه‌ی معماری، آپادانا نامیده شده‌اند. بر اساس فرضیه‌هایی، کارکرد این بناها را مانند تالارهای ستون‌دار تخت جمشید و شوش دانسته‌اند. شاید این مسئله بر این واقعیت دلالت کند که ساتراپ‌ها، ساختار شکوهمند دربار و معماری هخامنشی را تقلید می‌کردند تا از این طریق موقعیت ممتاز خود را نشان دهند (Allen, 2005: 94-95; Curtis, 2005: 43; روت، ۱۳۸۸: ۶/۳۳).

مشابه صحنه‌ی بارعام تخت جمشید در قبر نرید (Nereid) در خانتوس، واقع در آسیای صغیر دیده می‌شود. در اینجا ساتراپ که هویتش مشخص نیست، در یک صحنه‌ی ملاقات دیده می‌شود که گرداگرد او را ملازمان رکاب، شامل خادمان، عرض‌حال‌کنندگان، سایه‌بان و نگهبان در بر گرفته‌اند (شکل ۲؛ Allen, 2005: 96). این تصویر تقریباً نشانه‌های خاص ساتراپ‌ها را نشان می‌دهد که مقیاس کوچکی از صحنه‌ی بارعام تخت جمشید است. در این تصویر ساتراپ یک سایبان یا آسمانه، تخت و چهارپایه‌ی جلوی تخت دارد. در این صحنه خبری از مگسپران، دبوس یا عصای سلطنتی نیست و تاج ساتراپ نیز شبیه به سکه‌های تیسافرن در لودییه و فرنا باز در فریگیه است. تصویر سکه‌ها نشان می‌دهد که آنان با دیهیمی سرپوش خویش را می‌پوشاندند (بیانی، ۱۳۷۴: ۸۲-۹۲؛ بابلون، ۱۳۸۸: ۳۷-۵۷؛ تراپی طباطبائی، ۱۳۸۱: ۲۱۵). این تاج‌ها کنگره‌دار و از جنس طلا نیستند؛ زیرا این دو ویژگی مخصوص تاج شاهان بودند (هینتس، ۱۳۷۸: ۲۶۳). در عهد

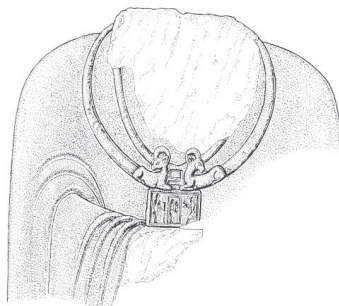


شکل ۲: صحنه‌ی باریابی یک ساتراپ روی مدفن نرید (Villing, 2005: 242)

هخامنشی، گذاشتن تیارا یا همان تاج و دیهیم کنگره‌دار نیز مرسوم بود؛ اما تنها شاه حق داشت کلاه برافراشته بر سر بگذارد (Xenophon, 1914-25: VIII, 3, 13). در تخت جمشید هیچ‌یک از نگاره‌ها بدون کلاه نیستند. برای ایرانیان کلاه، دیهیم و دستار نشانه‌ی شأن و مقام اجتماعی و نماد ملیت و قومیت بود.

در کتیبه‌ی بیستون «شاهان دروغزن» بدون پوشش سر ترسیم شده‌اند که این مسئله بیانگر مجازات آنان و خلع از مقامی بود که مورد سوء استفاده قرار گرفت (کالمایر، ۱۳۸۸: ۶/۴۲۹). احتمالاً یکی دیگر از نشانه‌های ساتراپ، خلعت یا لباس بود و هر ساتراپ لباس مخصوص داشت. از الواح گلی تخت جمشید چنین برمی‌آید که صدها بانوی خیاط لباس‌های پرزرق و برق برای خلعت دادن شاه دوخته‌اند (کخ، ۱۳۸۶: ۷۰). داریوش به نجای پارسی بر حسب مرتبه و شأن، خلعت می‌بخشید (هینتس، ۱۳۸۷: ۳۸۹).

ساتراپ مهر مخصوص خود را داشت. از الواح تخت جمشید لوح‌هایی ویژه‌ی مسافران به دست آمده است که نشان می‌دهد گذرنامه‌ی آنان توسط ساتراپ محل مهر می‌شده است (کخ، ۱۳۷۹: ۱۳؛ بریان، ۱۳۸۶: ۲۶۴). ساتراپ‌ها مانند کارمندان، مهر خود را به گردن خویش می‌آویختند و باید همیشه آن را همراه می‌داشتند (کخ، ۱۳۸۶: ۳۸).



شکل ۳: تندیس‌ی که نحوه‌ی آویختن مهر به گردن را نشان می‌دهد (Kuhrt, 2007: 2/660)

جالب است که ساتراپ‌ها مهرهایی به سبک ترکیبی، شامل سبک محلی و درباری در حوزه‌ی اداری خویش تولید و استفاده می‌کردند (موری، ۱۳۸۵: ۸۳۹).

شاید نمونه‌ی دیگر تقلید ساتراپ‌ها از شاهان هخامنشی، داشتن باغ‌های محصور باشد که به آن پردیس (pairi-daēza) یا «مکان محصور»، به عیلامی پرته‌تش (partetaš) و به یونانی پردیسوس (pardeisos) گفته می‌شد. گزنفون اولین کسی است که این واژه را به کار برده است (Llewellyn-Jones, 2013: 93; Brosius, 2000: 69). وی گوید: «کورش به شهربانان خود گفت: باید که در شهرهایتان پردیس‌ها بسازید و جانوران در آن‌ها پیورید.» (Xenophon, 1914-25: VIII, 6, 12).

در مجموع می‌توان گفت، به نظر می‌رسد که دربارهای ساتراپی‌ها در نظم و نظام از دربارهای شاهنشاهان هخامنشی تقلید می‌کردند. آنچه نشانه‌های مربوط به شهرداریان هخامنشی بوده را ساتراپ‌ها نیز در مقیاس کوچک‌تر و با رعایت اصول وفاداری به شاهنشاهی می‌توانستند داشته باشند.

۹. چندگونگی و اختلافات در شکل ساماندهی ساتراپی‌ها

سازمان شاهنشاهی هخامنشی طوری تنظیم شده بود که در آن، کشورهای متمدن و نیمه‌متمدن در کنار هم بیاسایند و طغیان به حداقل برسد، در نتیجه سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و تسامح بهترین نوع ابزار تبلیغاتی به شمار می‌آمد که در عرصه‌های گوناگون سیاسی، مذهبی و... به اجرا در می‌آمد. در عین حال، پارسی بودن و از پارس آمدن اهمیت داشت.

پیوستگی اقوام مختلف، ناشی از وجود شاهنشاه هخامنشی بود که با تدابیر مختلف، باعث پیوند میان اقوام می‌شد؛ به گونه‌ای که بیشتر نخبگان بومی، شاه پارسی را نه به چشم فرمانروایی بیگانه، بلکه تضمین‌کننده ثبات سیاسی، نظم اجتماعی، رفاه اقتصادی و حافظ مشاغل خود می‌دانستند (ویسهورفر، ۱۳۸۲: ۸۰).

به این ترتیب می‌توان گفت وحدت اقوام مختلف شاهنشاهی، در دستان شاه هخامنشی بوده که با تفویض آزادی عقاید و خودمختاری داخلی به ساتراپ‌نشین‌ها، باعث استواری شاهنشاهی هخامنشی می‌شد.

به طور کلی دو نوع ساتراپی وجود داشت که عبارت‌اند از:

۹-۱. ساتراپی‌های وابسته به شاهنشاه هخامنشی

از طرف شاهنشاه هخامنشی، ساتراپی برای اداره‌ی سرزمین‌های ساتراپ‌های وابسته فرستاده می‌شد. این ساتراپی‌ها حاضر به دادن «آب و خاک» به شاه هخامنشی نبودند؛ در نتیجه به عنوان یک ساتراپی جدید به قلمروی هخامنشی افزوده می‌شدند. در آغاز شاهنشاهی هخامنشی، در

عهد کورش و کمبوجیه، بیشتر از نخبگان محلی برای اداره‌ی ساتراپی‌ها استفاده می‌شد؛ اما بعدها بیشتر از خاندان‌ها، قبایل و اشراف پارسی برای اداره‌ی ساتراپی‌ها استفاده شد. این نوع ساتراپ‌ها برای اداره‌ی قلمروی خویش مطیع محض اوامر شاهانه بودند (آذری، ۱۳۵۴: ۴۲)؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت در سلسله مراتب حکومتی، یکی از اعضای دربار هخامنشی به شمار می‌آمدند. آنان از طرف شاهنشاه هخامنشی منصوب می‌شدند و وظایف و اختیارات آن‌ها همان‌طور که در قسمت اختیارات ساتراپ‌ها گفتیم، انجام می‌شد. از لحاظ اداری در این گونه ساتراپی‌ها، سرکردگان نظامی و دبیران از طرف شاهنشاه هخامنشی انتخاب می‌شدند (VIII, 6, 9: 25- Xenophon, 1914).

۹-۲. ساتراپی‌های نیمه‌مستقل یا تحت‌الحمایه

در شاهنشاهی هخامنشی ساتراپ‌های نیمه‌مستقل وجود داشتند که خودخواسته حاضر به اطاعت از اوامر شاهنشاه هخامنشی بودند. البته برخی از طوایف گله‌دار و کوچ‌رو، مانند قبایل ماردی و کادوسی در کوه‌های زاگرس وجود داشتند که هرگز به هیچ‌یک از ساتراپی‌های هخامنشی نپیوستند و با نظام حکومت مرکزی یکپارچه نشدند. ظرفیت‌های تولیدی این منطقه محدود بود و هدایت لشکریان هخامنشی در سرزمین‌های کوهستانی نیز به‌سختی انجام می‌شد. آن‌ها وقتی مورد حمله قرار می‌گرفتند، به مناطق مرتفع غیرقابل دسترس و غارها پناه می‌بردند؛ بنابراین هخامنشیان برای کنترل کوه‌نشینان پراکنده و طوایف کوچ‌رو به نوعی سازش موقت تن داده بودند. شاه پیوسته برای رهبران محلی این قبایل هدایایی می‌فرستاد و آن‌ها در عوض، باید در مواقع ضروری به شاه کمک می‌کردند (کورت، ۱۳۸۲: ۱۰۹). به این ترتیب، این طوایف کوچ‌رو و ساتراپ‌نشین‌های نیمه‌مستقل، فرمانروایان محلی خود را حفظ می‌کردند و سلطنت در میان آن‌ها موروثی باقی می‌ماند. زمانی که تحت اطاعت دولت هخامنشی بودند، استقلال داخلی خود را حفظ می‌کردند و مانند گذشته به اداره‌ی امور داخلی سرزمین و اقوام خویش مشغول بودند. در همه‌ی این مناطق امیران و حاکمان محلی طبق آداب و رسوم محلی به تنظیم امور می‌پرداختند و موظف بودند مالیات‌ها را بگیرند و مقداری را به حکومت مرکزی شاهنشاهی ایران بفرستند. این ساتراپ‌ها به امور قضایی، طبق قوانین و عرف محل خویش رسیدگی می‌کردند (Dandamayev, 1999: 272). آنان در ضرب سکه نیز مانند امور داخلی دیگر، در کمال آزادی و به هر ترتیب که مایل بودند اقدام می‌کردند. روی بعضی از سکه‌های ساتراپ‌های نیمه‌مستقل مانند صیدا و کیلیکیه نقش شاهنشاه هخامنشی، سوار بر گردونه یا با شیری در حال جنگ است و بر پشت سکه‌ها نقش کشتی جنگی ضرب شده است. این مسئله نشان می‌دهد که این شاهان تابع صیدا و کیلیکیه بر ساتراپ‌های تحت‌الحمایه‌ی دیگر، مانند صور، بیلوس و کاری برتری داشتند. این سکه‌ها در

حکم مهر و عنوان است که شاه نیابت سلطنت آنان را مسجل کرده است (بیانی، ۱۳۷۴: ۹۷؛ بابلون، ۱۳۸۸: ۳۰ و ۲۴).

در مواقع حساس که شاهنشاه هخامنشی به سرباز نیاز داشت، ساتراپی‌های نیمه مستقل، سربازانی در اختیار ارتش ایران قرار می‌دادند؛ البته فرماندهی آنان به یک افسر ایرانی محول می‌شد. پادشاهان و امرای محلی حق داشتند با مرکز شاهنشاهی هخامنشی مراد و مکاتبه کنند. حتی برخی از ساتراپی‌های تحت‌الحمایه، مانند کیلیکیه، جزایر یونانی در آسیای صغیر و شهرهای فینیقی، می‌توانستند ارتش و نیروی دریایی داشته باشند و در ارگ هر شهر که بخواهند قلعه‌بان داشته باشند که به آن‌ها ارگ پاته (*Argpāta/ ارگبد) یا نگهبان دژ می‌گفتند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۲/۱۲۰۳). گمان می‌رود که شاهان هخامنشی به یاری «چشم‌ها و گوش‌ها»ی خویش و پادگان‌های نظامی و وسایل دیگر، ساتراپی‌های نیمه مستقل را زیر نظر و تسلط خویش داشتند (Dandamayev, 1999: 277; Frye, 1976: 89).

۱۰. فهرستی از ساتراپ‌نشین‌های هخامنشی و علل تحول در آن

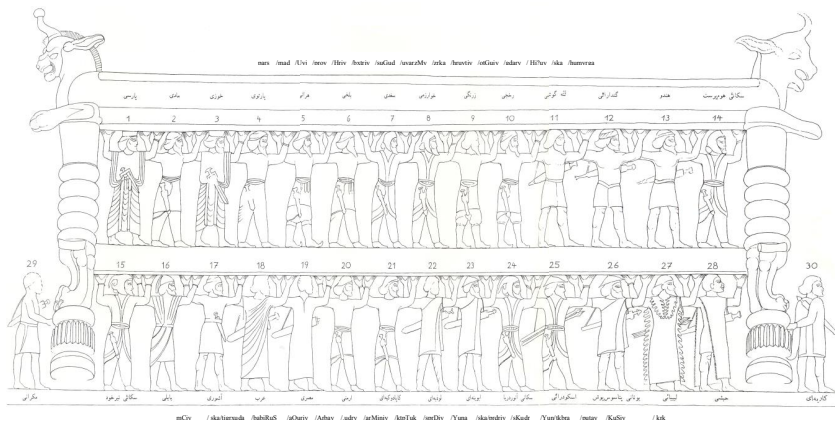
در کتیبه‌ی داریوش بزرگ (DB، ستون ۱، بند ۶، سطر ۱۷-۱۲) فهرستی از ساتراپی‌ها ارائه شده است. در این کتیبه آمده است: «داریوش شاه گوید: این است کشورهای که پیرو منند؛ به خواست اهورامزدا من شاه آنان شده‌ام: پارس، عیلام، بابل، آشور، عرب، مصر، اهل دریا، لودیبه، یونان (یونانی‌های ساکن آسیای صغیر)، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پرتو (خراسان)، زرنگ، هرئی و (هرات)، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، گندار (دره‌ی کابل)، سک (طوایف دو طرف دریای خزر)، تنگوش (ستگیدی دره‌ی رود هیرمند)، آراخوزیا (رخج)، مک (مکران)، روی هم، ۲۳ کشور.» (Bae, 2001: 82). طبق کتیبه‌ی بیستون که در اوایل پادشاهی داریوش نوشته شده است، تعداد ساتراپی‌ها به ۲۳ سرزمین می‌رسید. داریوش در کتیبه‌های بعدی خویش، یعنی در کتیبه‌های خود در تخت جمشید (DPe, DPh)، شوش (DSm, DSe, DSab)، کانال سوئز در مصر (DZ) و نقش رستم (DNa, DNe) علاوه بر ۲۳ سرزمینی که در زمان کورش و کمبوجیه فتح شده بودند، از بعضی سرزمین‌ها یا اقوام جدید مانند اسگرته (Asagarta)، هند (Hi^oduš)، اسکودرا (Skudrā)، لیبی (Putāyā)، حبشه (Kušiyā)، کرکا (Karkā) و گروه‌های دیگری از سکاها و ایونی‌ها (یونانیان) نام می‌برد که به نظر می‌رسد این دو مورد آخر زیرمجموعه‌ای از سرزمین‌های پیشین، یعنی سکاها (Sakā) و ایونی‌ها/یونانیان (Yaunā) بوده‌اند. بعضی اوقات تعداد آن‌ها مانند سنگ‌نوشته‌ی داریوش در نقش رستم با احتساب سرزمین پارس که در اینجا نام برده نشده است، به ۳۰ ساتراپی می‌رسد. خشایارشا نیز در کتیبه‌ی دیوان (daivā) در تخت جمشید (XPh) از دو گروه دیگر، یعنی داه‌ها (Dahā) و آکوفچیا (Ākaufāciyā) نام می‌برد که جمعاً تعداد آن‌ها به ۳۱ ساتراپی می‌رسد.

با مقایسه‌ی تعداد و اسامی سرزمین‌های یادشده در کتیبه‌های مختلف هخامنشیان به این نتیجه می‌رسیم که علاوه بر ۲۳ سرزمین و اقوام تحت سلطه که در کتیبه‌ی بیستون از آن‌ها سخن رفته است و سرزمین هند، لیبی و حبشه که بعدها توسط داریوش فتح و یا خراج‌گزار پارسیان شدند، بقیه‌ی سرزمین‌ها موقعیت ثابتی نداشتند و حتی بعضی از آن‌ها، مانند سکاها یا ایونی‌ها، به اشکال مختلف نامیده می‌شوند که در هر حال به معنی تحولی عمده در مرزهای امپراتوری نیست (ایمان‌پور، ۱۳۸۸: ۲۶).

به سخن دیگر، هر چند تعداد ساتراپ‌ها یا ملل تحت سلطه‌ی پارسیان در سنگ‌نوشته‌های این دوره، از زمان داریوش و پس از وی، تا حدودی متفاوت ذکر شده‌اند و حتی در سنگ‌نوشته‌ی خشایارشا از ۳۱ ساتراپی نام برده می‌شود و اغلب در سنگ‌نگاره‌های آرامگاه‌های شاهان هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید تعداد اقوام تحت سلطه و اورنگ‌بران تخت شاهی تا ۳۰ نفر معرفی شده‌اند (شکل ۴)، با بررسی تحولات سیاسی و مقایسه‌ی تطبیقی این سرزمین‌ها و اقوام تحت سلطه به نظر می‌رسد، سرزمین‌های تحت سلطه‌ی پارسیان از زمان مرگ داریوش بزرگ، تغییر عمده‌ای نکرد و گستره‌ی امپراتوری در همان محدوده باقی ماند. اگر در تعداد ساتراپی‌ها تغییراتی دیده می‌شود، ناشی از تحولات مالیاتی، سیاسی-امنیتی و دگرگونی در موقعیت و جایگاه سیاسی بعضی از اقوام و ساتراپی‌های تحت سلطه است (همان: ۴۹).

۱۱. نتیجه‌گیری

قلمروی هخامنشیان متشکل از تعدادی ساتراپی به فرمانروایی یک ساتراپ بود که شاه هخامنشی او را منصوب می‌کرد. ساتراپ‌ها نماینده‌ی قدرت شاه در مرکز اداری ساتراپی بودند. آنان معمولاً



شکل ۴: اورنگ‌بران آرامگاه داریوش بزرگ (شاپور شهبازی، ۱۳۵۷: ۴۹)

از خویشاوندان شاه یا از نجیب‌زادگانی بودند که با خانواده‌ی سلطنتی وصلت کرده بودند و اختیارات فراوانی، از جمله حق ضرب سکه در مواقع جنگ برای تأمین حقوق مزدوران، استقرار قانون و نظم، دریافت و انتقال مالیات و جذب نیرو برای ارتش داشتند.

وضعیت ساتراپ‌ها و ساتراپ‌نشین‌های هخامنشی در برابر دستگاه اداری شاهنشاهی هخامنشی، شکل ثابت و مستقیمی نداشت. با همه‌ی نظارت گسترده‌ی حکومت مرکزی، همواره آزادی و استقلال نسبی ساتراپ‌ها و سوسه‌انگیز بود. در منابع یونانی به برخی از این کوشش‌ها اشاره شده است؛ اما به نظر می‌رسد چنین اقداماتی قدرت شاهنشاهی را با خطرات جدی مواجه نمی‌کردند. هرگاه قدرت دستگاه تمرکزگرای هخامنشی با مشکل مواجه می‌شد، ساتراپی‌ها، به‌ویژه در مناطق غربی شاهنشاهی هخامنشی، در دسرافرین می‌شدند؛ چنانکه بنا بر گزارش دیودورس سیسیلی (90, XV) در عهد اردشیر دوم، تعدادی از ساتراپ‌نشین‌های غربی علیه او عَلم جدایی برافراشتند که با نافرمانی برخی از ساتراپ‌نشین‌های آسیای صغیر، سوریه و فنیقیه همزمان شد.

با بررسی منابع درمی‌یابیم که وفاداری ساتراپ‌ها نسبت به شاه اهمیت حیاتی در بقای شاهنشاهی و عدم وفاداری، مجازات سختی برای ساتراپ‌ها در پی داشت.

منابع

- آذری، علاءالدین. (۱۳۵۴). «پژوهش درباره‌ی شهرها». *مجله‌ی بررسی‌های تاریخی*. س ۱۰، ش ۶ (مسلسل ۶۱). صص ۶۱-۳۷.
- آریان. (۱۳۸۸). *اشکرتکشی اسکندر*. ترجمه‌ی محسن خادم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- احتشام، مرتضی. (۲۵۳۵). *ایران در زمان هخامنشیان*. تهران: چاپخانه‌ی زر.
- ایمان‌پور، محمدتقی. (۱۳۸۸). «بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشی در دوره‌ی داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها». *مجله‌ی تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی*. س ۴، ش ۶۱/۵. صص ۵۴-۲۳.
- ایمان‌پور، محمدتقی و علی اکبر شهبادی. (۱۳۸۹). «بررسی تحلیلی محدوده‌های جغرافیایی و اداری ساتراپی‌های هخامنشی در کتیبه‌ی بیستون». *مطالعات تاریخ فرهنگی*. پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ. س ۲، ش ۵. صص ۳۷-۶۵.
- بابلون، ارنست. (۱۳۸۸). *سکه‌های ایران در دوران هخامنشی*. ترجمه‌ی ملکزاده بیانی و خانابا بیانی. تهران: انتشارات پازینه.
- بریان، پی‌یر. (۱۳۷۹). *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)*. ترجمه‌ی دکتر مهدی سمسار. ج ۱ و ۲. چ ۳. تهران: انتشارات زریاب.
- _____. (۱۳۸۶). «از ساردیس تا شوش»، *وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه‌ی ناهید فروغان. تهران: نشر اختران.

- بیانی، ملکزاده. (۱۳۷۴). تاریخ سکه از قدیمی‌ترین ازمنه تا دوره‌ی ساسانیان. ج ۵. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۸۴). تاریخ ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم). تهران: انتشارات نگاه.
- تراپی طباطبایی، سید جمال. (۱۳۸۱). سکه‌های ماشینی و مقدمه‌ای بر سکه‌شناسی. ج ۲. تبریز: انتشارات مهد آزادی.
- توپلین، کریستوفر. (۱۳۸۸). «پادگان‌های هخامنشی در آثار گزنفون و سایر منابع». تاریخ هخامنشی: روش و نظریه. از مجموعه گزارش‌های پژوهشگاه تاریخ هخامنشی در لندن ۱۹۸۵. ویرایش هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۳. تهران: توس.
- توسیدید. (۱۳۷۷). تاریخ جنگ پلویونزی. ترجمه‌ی محمد حسن لطفی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- داندامايف، محمد. آ. (۱۳۵۸). تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان. ترجمه‌ی میر کمال‌نبی‌پور. تهران: نشر گستره.
- دیاکونف، ایگور میخائیلویچ. (۱۳۷۷). تاریخ ماد. ترجمه‌ی کریم کشاورز. ج ۴. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۸۲). تاریخ ایران باستان. ترجمه‌ی روحی ارباب. ج ۳. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- روت، مارگارت کول. (۱۳۸۸). «از دل: ایران‌گرایی نیرومند در هنر غرب شاهنشاهی». تاریخ هخامنشی: آسیای صغیر و مصر فرهنگ‌های کهن در یک شاهنشاهی نوین. از مجموعه گزارش‌های کارگاه سال ۱۹۸۸ تاریخ هخامنشی در خرونینگن. ویرایش هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۶. تهران: توس.
- سیسیلی، دیودور. (۱۳۸۴). ایران و شرق باستان در کتابخانه‌ی تاریخی. ترجمه‌ی حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری. تهران: جامی.
- شهبازی، علیرضا شاپور. (۱۳۸۹). جهان‌اندازی داریوش بزرگ. شیراز: کهن پارسه.
- _____ . (۱۳۵۷). شرح مصور نقش رستم در فارس. ش ۸ شیراز: مؤسسه‌ی بنیاد تحقیقات هخامنشی.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۸). تاریخ باستانی ایران. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. ج ۴. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کالمایر، پتر. (۱۳۸۸). «سبک مصری و محتوای هخامنشی / شاهنشاهی نوشته‌های روی پاسنگ تندیس داریوش یکم در شوش / هلیوپولیس». تاریخ هخامنشی: آسیای صغیر و مصر فرهنگ‌های کهن در یک شاهنشاهی نوین. از مجموعه گزارش‌های کارگاه سال ۱۹۸۸ تاریخ هخامنشی در خرونینگن. ویرایش هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۶. تهران: توس.
- کتاب‌هایی از عهد عتیق (کتاب‌های قانونی ثانی) بر اساس کتاب مقدس اورشلیم. (۱۳۸۰). ترجمه‌ی پیروز سیار. تهران: نشر نی.
- کخ، هایدماری. (۱۳۸۶). از زبان داریوش. ترجمه‌ی پرویز رجبی. ج ۱۲. تهران: کارنگ.
- _____ . (۱۳۷۹). پژوهش‌های هخامنشی (پژوهش‌هایی بر پایه‌ی لوحه‌های باز یافته از تخت جمشید). ترجمه‌ی امیرحسین شالچی. تهران: آتیه.
- کورت، آملی. (۱۳۸۲). هخامنشیان. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۲. تهران: ققنوس.
- لوئیس، د. م. (۱۳۸۸). «متون باروی تخت جمشید». تاریخ هخامنشی: مرکز و پیرامون. ویرایش هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۴. تهران: توس.

- لو کوک، پی.یر. (۱۳۸۶). *کتیبه‌های هخامنشی*. ترجمه‌ی نازیلا خلخالی. ج ۲. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- مزداپور، کتایون. (۱۳۸۶). *اندرزنامه‌های ایرانی*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- موری، ب.رس. (۱۳۸۵). «فلزکاری». *تاریخ ایران (دوره‌ی هخامنشیان)*. از مجموعه‌ی تاریخ کمبریج. به سرپرستی ایلیا گرشویچ. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۲. تهران: جامی.
- مولایی، چنگیز. (۱۳۸۷). *راهنمای زبان فارسی باستان (دستور زبان، گزیده‌ی متون، واژه‌نامه)*. ج ۲. تهران: مهر نامک.
- ویسهوفر، یوزف. (۱۳۸۸ الف). *تاریخ پارس از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی*. ترجمه‌ی هوشنگ صادقی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- _____. (۱۳۸۸ ب). «درباره‌ی دستگاه اداری جنوب مصر در دوره‌ی هخامنشی». *تاریخ هخامنشی: آسیای صغیر و مصر، فرهنگ‌های کهن در یک شاهنشاهی نوین*. از مجموعه گزارش‌های کارگاه سال ۱۹۸۸ تاریخ هخامنشی در خرونینگن. ویرایش هلن سانسیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۶. تهران: توس.
- _____. (۱۳۸۷). *قیام گئوماته و آغاز پادشاهی داریوش اول*. ترجمه‌ی هوشنگ صادقی. تهران: نشر اختران.
- _____. (۱۳۸۲). *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۵۶۰ پس از میلاد*. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. ج ۵. تهران: انتشارات ققنوس.
- _____. (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر. تهران: اساطیر.
- هیگن، ت. چارلز. (۱۳۷۸). *لشکرکشی خشایارشا به یونان*. ترجمه‌ی خشایار بهاری. تهران: کارنگ.
- هینتس، والتر. (۱۳۸۷). *داریوش و ایرانیان تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان*. ترجمه‌ی پرویز رجبی. تهران: نشر ماهی.
- _____. (۱۳۸۵). *یافته‌های تازه از ایران باستان*. ترجمه‌ی پرویز رجبی. تهران: ققنوس.
- یانگ، کایلر و دیگران. (۱۳۸۵). *ایران باستان (پیشاتاریخ، عیلامیان، هخامنشیان، سلوکیان، پارتیان، ساسانیان)*. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: انتشارات مولی.
- Allen, Lindsay. (2005). *The Persian Empire: A History*. London: The British Museum Press.
- Bae, Chul-Hyun, (2001), *Comparative studies if king Darius s Bisutin Inscription*, Ph.D. Thesis Submitted to Harvard University.
- Benveniste, E. (1973). *Indo European Language and Society*. London: Faber and Faber Limited.
- Briant, P. (2005). "History of the Persian Empire 550-330BC". In: *Forgotten Persian Empire: The world of Ancient Persia*. Edited by John Curtis and Nigel Tallis. Pp. 12-18. London: British Museum.
- Brosius, M. (2000). *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*. London: LACTOR 16.
- Curtis. (2005). "The Archaeology of the Achaemenid". In: *Forgotten Persian Empire: The world of Ancient Persia*. Edited by John Curtis and Nigel Tallies. Pp30-50. London: British Museum
- Dandamayev, M.A. (1999). "Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments". In: *Iranica Antiqua*. Vol. 34. Pp. 269-282. Available at: <http://abstractairanica.revues.org>.
- _____. (1993). "Courts and courtiers II". In: *Encyclopedia Iranica*. E. Yarshater (Ed.). Vol. 6. pp. 356-359. Columbia University.

- Dandamayev, M. & V.G. Lukonin. (1989). *the Culture and Social Institution of Ancient Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Frye, Richard. N. (1993). *The Heritage of Persia*. California: Mazda publishers.
- _____. (1972). "The Institutions". In: *Zeitschrift Furalte Geschichte*. Heft18. Wiesbaden. pp. 83-93.
- Garthwaite, Gene. R. (2008). *The Persian*, Black well publisher: Singapore.
- Gobineau, T.A. (1971). *The world of the Persians*. London.
- Herodotus, (1987). *The history of Herodotus. Grene, D (Trans)*. Chicago and London.
- Kent, R.G. (1953 second edition). *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, American Oriental Society. Connecticut: New Haven
- Kuhr, Amelie. (2007). *The Persian Empire: A Corpus of sources from the Achaemenid Period*. vol.1&2. New York: Rutledge.
- Llewellyn-Jones, Lloyd. (2013). *King and Court in Ancient Persia 559 to 331 BCE*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Meadows, Andrew R. (2005). "The Administration of the Achaemenid Empire". In: *Forgotten Persian Empire: The world of Ancient Persia*. Edited by John Curtis and Nigel Tallis. Pp181-210. London: British Museum.
- Oppenheim, A. Leo. (1969). "Babylonian and Assyrian Historical Text". In: J.B Pritchard (Ed.). *Ancient Near Eastern Text Relating to the Old Testament*: Princeton.
- Potts, D.T. (1999). *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*: Cambridge.
- Schmitt, R. (1994). "Datames". In: *Encyclopedia Iranica*, E. Yarshater (Ed.). Pp. 111-117. Colombia University.
- _____. (1985). "Achaemenid Dynasty". In: *Encyclopedia Iranica*, E. Yarshater (Ed.). Vol.1. pp. 414-426. Colombia University.
- Stolper, M.W. (1989). "The Governor of Babylon and Across -the- River in 486 B.C.". *Journal of Near Eastern studies*, 48. Pp. 283-305.
- Strabo, (1930). *The geography of Strabo*. Translated by Horace Leonard Jones. Vol 15, (books VX, XVI). London: Harvard University Press
- Villing, A. (2005). "Persian and Greece". In: *Forgotten Persian Empire: The world of Ancient Persia*. Edited by John Curtis and Nigel Tallis. Pp. 236-249. London: British Museum.
- Vogelsang, W.J. (1998). "Medes, Scythians and Persian: The Rise of Darius in a north – south Perspective". *Iranica Antiqua*, 33. Pp. 195-224.
- Xenophon, (1914-25) *Cyropaedia*. W.M. Miller (Trans.). In two vols. Harvard University press: Cambridge, Massachusetts.